روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۲۱ آبان ۱۳۹۸ • ۱۴ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ • ۱۲ نوامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۶۹ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۸ • اذان مغرب ۱۷:۱۹ • اذان صبح فردا ۵:۱۱ • طلوع آفتاب ۶:۳۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

تجربه دیگران

آماده برای صلح و سوسیالیسم

• در این هفته، سی‌امین سال فروریزی دیوار برلین جشن گرفته شده است. به شکل‌های مختلف از حضور مرکل و شهردار برلین در کنار دیوار - دونفری که هر کدام در دو سوی آن زندگی می‌کردند- تا برگزاری بزرگداشت‌های مختلف در شهر برلین به شکل‌های متفاوت مثلا بازسازی فرار بیش از ۱۲۰ نفر از تونلی ۴۵متری که زیر این دیوار حفر کرده بودند.

همچنین یک گروه از شهروندان آلمان تکه بزرگی از دیوار برلین را برای «ترامپ» فرستادند تا این پیام را به او بدهند که «دیوارها هیچ وقت برای همیشه برجا نمی‌مانند». آنها از مردم خواسته بودند هرکس دوست دارد در این کمپین شرکت کند نامش را بفرستد تا به گونه‌ای در کنار این پیام برای ترامپ قرار گیرد. در فرصتی کوتاه بیش از ۱۰ هزار نفر همراه این ایده شده بودند. یکی از مطالبی که سی‌ان‌ان به مناسبت سالگرد فروپاشی این دیوار منتشر کرد، درباره تفاوت‌های آموزشی در مدارس در دو طرف دیوار بود. ۳۰ سال از فروپاشی دیوار می‌گذرد و یکی از مهم‌ترین بازسازی‌هایی که سعی شده انجام شود، سیستم آموزشی جمهوری دموکراتیک آلمان است. صبح روز بعد از شکستن دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹، توماس توفر ۹ساله یکی از معدود کودکان در آلمان شرقی بود که به مدرسه می‌رفت. او معلمش را در حال گریه دید، نیمی از همکلاسی‌هایش با خانواده‌شان به آلمان غربی گریخته بودند و همه آن چیزهایی که در این سال‌ها اعتقاد داشت و یاد گرفته بود در ذهنش از هم پاشید. در ماه‌های بعد، برنامه درسی جمع شد. معلمان تحت آموزش مجدد قرار گرفتند و پیوستن به سازمان رسمی جوانان کشور - پیشاهنگان - با گردن‌بندها و کلاه‌های مشخص آن، دیگر سد راه قبول‌شدن و رفتن به مرحله بالاتر در مدرسه نبود. کودکانی که تحت رژیم کمونیستی سابق آموزش می‌دیدند، هم‌اکنون بزرگ شده‌اند. اما نحوه آموزش زمان تحصیل آنها هنوز تاثیری ماندگار در ذهن آنها داشته است. می‌توان آموزش آنها را سیاسی دانست. از بعضی جهات، توفر و دیگر همسالانش هرگز آن آموزه‌های آلمان شرقی را رها نکردند. امروز او مدیر موزه «مدرسه» در لایپزیگ است، شهری که دو ساعت با برلین فاصله دارد. شهری که به یک انقلاب مسالمت‌آمیز در سقوط این دیوار کمک کرد. قدم‌زدن در داخل موزه مانند نوک‌زدن به ماشین زمان است. یک کلاس در آلمان شرقی دارای میز و صندلی‌های زمخت روبه‌روی تخته سیاه است. پرتره‌ای از اریش هونکر، دبیرکل حزب اتحاد سوسیالیست آلمان تا سال ۱۹۸۹ بر دیوار آن آویزان است. دیوارهای کلاس با نقاشی‌های مدینه فاضله کمونیستی آراسته شده‌اند: کارگران مزارع سرسبز و دانشمندانی که با جدیت در حال آزمایش‌های هسته‌ای بودند. کتاب‌های درسی با طرح لنین در قفسه‌ها قرار دارد و حتی پرده‌ها نیز براساس الگوهای واقعی یکپارچه‌سازی انتخاب و آویزان شده‌اند. امانوئل دوریت، استاد تاریخ معاصر در دانشگاه استراسبورگ به سی‌ان‌ان می‌گوید در سال‌های اول و حدودا ۱۹۴۹، مدارس نقشی اساسی در «آموزش این جامعه جدید» داشتند. در زمان احداث دیوار برلین در سال ۱۹۶۱، مقررات سخت‌تر شده بود. دوریت گفت: هدف اصلی مدارس «کنترل ذهن و بدن دانش‌آموزان» بود. بخش عمده‌ای از این تلقین جزء برنامه پیشاهنگان بود. روبرت شلیف که در زمان سقوط دیوار برلین ۱۹ساله و یک پیشاهنگ بود، این‌طور به یاد دارد که مراسم استقبال از پیشاهنگان «تقریبا عرفانی» بود. به عنوان یک پسر شش‌ساله، او برای تبدیل‌شدن به یک پیشاهنگ جوان «بسیار هیجان‌زده» بود و البته معتقد است: «روح سوسیالیسم در تک‌تک برنامه‌های پیشاهنگی جریان داشت». او اکنون مشاور یک شرکت کفپوش در لایپزیگ است که هفته‌ای یک بار، توری برای بازدید کودکان در آن برگزار می‌شود و به آنها نحوه کارکرد دستگاه‌ها نشان داده می‌شود. کارخانه‌های محلی برای کودکان تور برگزار می‌کردند، آنها نحوه کار دستگاه‌ها را توضیح می‌دادند. همیشه به شلیف و همسالانش گفته می‌شد: «غرب بد است اما در اینجا - شرق - همه ما خوب هستیم. ما مترقی هستیم، ما عاشق صلح هستیم. دیگران کسانی هستند که ما را تهدید می‌کنند». توماس توفر مدیر موزه می‌گوید: «کودکان به سرعت یاد می‌گرفتند تا از معلمان بترسند و اتفاقات را از معلمانشان مخفی نگه دارند». مورخان، جوانان آن دوران را «دوزبانه» توصیف می‌کنند؛ توفر می‌گوید: «برخی می‌گویند به کودکان دروغگویی آموخته می‌شد». آنها دلیل خوبی هم برای این ترس و دروغ داشتند. ماری فولبروک، استاد تاریخ آلمان در کالج دانشگاه لندن گفت: «معلمان ارشد مرتبا افراد «بدبین» یا «دشمن» را به پلیس مخفی Stasi گزارش می‌دادند؛ به همان روشی که شما یا من اظهارنامه مالیاتی خود را ثبت می‌کنیم». فولبروک تاکید کرد «گفتن یک اشتباه به یک معلم خاص، می‌توانست تا آخر عمر به شما برچسب سیاه بزند.البته همه معلمان هم نمی‌توانستند با این شرایط کنار بیایند و برخی از آنها محیط مدرسه را ترک می‌کردند مانند الکه که معلم موسیقی و فرانسوی بود و ترجیح داد از پنج فرزند خود مراقبت کند.» او که اکنون ۶۹ساله است، می‌گوید: «فشار سیاسی بسیار زیاد بود». همه معلمان باید با این جمله درس را آغاز می‌کردند: «برای صلح و سوسیالیسم آماده باشید و دانش‌آموزان می‌گفتند ما همواره آماده‌ایم؛ در حالی که دست راست خود را به سمت سرشان بالا می‌بردند.» پس از سال ۱۹۸۹ و سقوط دیوار و عوض‌شدن روند آموزشی دیگر دشمنی برای حمله‌کردن به آلمان وجود نداشت. دیگر تصویر سربازان آماده دفاع از کتاب‌های پایه اول حذف شده بود. معلمان دیگر تحت فشار نبودند تا اطلاعات را به پلیس مخفی بفرستند، به معلمان گفته شد می‌توانند به راحتی به سؤال‌های دانش‌آموزان جواب دهند. سیستم آموزشی آنها بر مبنای سیستم بین‌المللی تغییر کرد.

کارتون خواب

آنجل بولیگان

گزارش

چالش امیدواری

نشست تخصصی «امید اجتماعی در جامعه ایران» به همت دفتر طرح‌های ملی و با حضور مقصود فراستخواه و نعمت‌الله فاضلی برگزار شد.

به گزارش سایت پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در بخش اول این برنامه، مقصود فراستخواه در پاسخ به پرسش «امید اجتماعی چیست؟» و «در ایران چه وضعیتی دارد؟»؛ ضمن تعریف امید اجتماعی به یک «وضع ذهنی»، از «توانایی ادراک‌شده»، «حس اثربخشی جمعی» و «حس فاعلیت ایرانی» به‌عنوان مؤلفه‌های مهم آن یاد کرد و گفت: امید اجتماعی یک وضع ذهنی (social mentality) است که هم ابعاد عاطفی و هم ابعاد انگیزشی و ابعاد رفتاری و عاملانه دارد؛ بنابراین باید دید محتوای این وضع ذهنی چیست و امید اجتماعی در آن چگونه است. او ادامه داد: امید اجتماعی وضع مثبتی از ذهنیت اجتماعی است. اگر مردم این ذهنیت را داشته باشند، می‌توان گفت آنها امیدوارند؛ ازجمله اینکه ما در جامعه خود، نوعی حس توانایی ادراک‌شده داریم. به این صورت که حس می‌کنیم مردمی هستیم که توانایی داریم؛ بنابراین نوعی حس توانایی ادراک‌شده، برانگیخته‌شده، احساس‌شده و آزموده‌شده‌ای را می‌توان میان مردم دید که این نشان‌دهنده وجود امید در آنهاست. همچنین امید اجتماعی نوعی حس اثربخشی جمعی است که نشانه‌های آن را در جامعه با هدف‌هایی که برای خود تعیین و سپس تحقق می‌بخشیم، می‌توان دید و در نهایت اینکه امید، یک نوع حس فاعلیت ایرانی است؛ به این دلیل که مردم حس می‌کنند خود می‌توانند همت کنند و به اهداف‌شان برسند که همه افراد به‌نوعی آن را تجربه کرده‌اند و این یعنی زیستن. مؤلف کتاب «انسان ایرانی و امیدهایش» با قائل‌شدن به حالت‌های مختلف امید در جامعه از «تزریق امید»، «توهم امید»، «فقدان امید»، «بحران امید»، «تأسیس امید» و «توسعه و استقرار امید» یاد کرد و پس از تحلیل و بررسی جامعه ایران براساس هرکدام از آنها، خاطرنشان کرد: قول به فقدان امید در ایران با خیلی از شواهد سازگار نیست. بررسی پدیدارشناسانه از فاکتورهایی مثل خانواده، شهروندان، نهادهای اجتماعی و مدنی، میدان‌های علمی، کسب‌وکارها و حرفه‌ها و صنوف، نسل‌های جدید و... نشان می‌دهد که مردم از زیستن و امید دست نشسته و همچنان امید بین آنها جریان دارد.

اما او با ذکر پاره‌ای از مثال‌های عینی این امید در جامعه، ازجمله دست‌فروشی و تحمل مشکلات آن در شرایطی مثل وضعیت بد جوّی، کار برخی تحصیل‌کرده‌ها در اسنپ و مواردی از این قبیل، این وضعیت امید در جامعه را خطرناک و هشداردهنده دانست و گفت: نباید امید در این صورت‌بندی‌ها نمود پیدا کند؛ بنابراین باید این سویه از ژانوس جامعه ایران را دید. یک سویه پنهانی نیز دارد که همچنان نبض زندگی در آن وجود دارد. فراستخواه در ادامه در توضیح «بحران امید در ایران» افزود: در ایران یک بحران اصلی آن است که مردم هنوز امیدوارند. اگر مردم امیدوار نبودند، این بحران و این تنش مبارک ایجاد نمی‌شد. او با آوردن مثالی از گروه تحصیل‌کردگان و قشر بی‌سوادان در جامعه، تشریح کرد: چطور ممکن است جامعه‌ای ۱۴ میلیون نفر تحصیل‌کرده و از آن طرف، هشت تا ۱۰ میلیون نفر بی‌سواد مطلق داشته باشد؟ جامعه ایران، جامعه‌ای قطبی‌شده است که تغییراتش متجانس نیست؛ تغییراتی که همدیگر را نقض می‌کنند. او به نقل از فوکویاما گفت: ایران جامعه‌ای شهری‌شده با ساختارهای روستایی است و این یعنی همان بحران امید که من این بحران را در فرسایش «سرمایه اجتماعی» می‌بینم. در ایران سرمایه اجتماعی وجود دارد؛ ولی به دلیل نهادینه‌نشدن، روزبه‌روز اعتماد پایین می‌آید؛ در نتیجه چیزی به وجود می‌آید که از آن به عنوان «سرمایه‌های سرگردان» یاد می‌شود.

عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی در پایان سخنان خود درباره مشکل اصلی جامعه ایران تصریح کرد: «ایران یک توده پرچالش است. یک چگالی جمعیتی (شهری، طبقه متوسط، نسل‌های جدید جوانان و زنان و...) به وجود آمده که امیدشان شکل چالشی پیدا کرده است؛ بنابراین آنچه ما نداریم، «تأسیس امید» است؛ یعنی نمی‌توانیم امید را نهادینه کنیم. آنچه نداریم و باید داشته باشیم، تأسیس امید و مهم‌تر از آن، توسعه و استقرار امید است». در بخش دوم این برنامه، نعمت‌الله فاضلی درباره جنبه‌های مفهومی امید اجتماعی و سردرگمی‌های موجود در این زمینه به بحث پرداخت. او دراین‌باره اظهار کرد: «اولین پرسش مهم درباره امید اجتماعی آن است که این مفهوم چیست، از کجا آمده و به چه کاری می‌آید. اگر این پرسش‌ها توضیح داده نشود، قادر به فهم‌پذیرکردن جامعه در قالب این مفهوم نیستیم. این مفهوم هم تازه متولد شده و هم به‌عنوان طفل نوپا، دچار آشفتگی‌ها و سردرگمی‌های خود است. مفهوم امید اجتماعی به لحاظ معرفت‌شناسی، از فرزندان تحولات معرفت‌شناختی پست‌مدرن است که می‌خواهد از نگاه متغیرها و شاخص‌ها بیرون آید؛ بنابراین نباید این مفهوم را در چارچوب نگاه‌های کلاسیک علوم اجتماعی قرار داد. در غیراین‌صورت دچار بحران خواهیم شد و جهلی تولید خواهیم کرد به نام علم که آن را به مردم تحویل دهیم».

روز جهانی تفاوت

این گونه‌گونی سرمایه و سود است

جلال‌الدین کزازی
استاد دانشگاه

جهان ما جهانی است که در سرشت و ساختار گونه‌گون است و رنگارنگ. به راستی هیچ پدیده‌ای و هیچ آفریده‌ای را در این جهان نمی‌توان یافت که همتایی داشته باشد، یکسره همانند با آن. حتی کودکانی که دوگانه‌اند یا توأمان از یک تخمک برآمده‌اند هم یکسره با یکدیگر همسان نیستند پس نمی‌توان این جهان را آن‌چنان دگرگون کرد که از گونه‌گونی و رنگارنگی به دور بماند، جهانی بشود یکسان، و یکنواخت. از سوی دیگر ارزش این جهان، جهان پیکرینه، جهانی که ما در آن می‌زییم در همین ویژگی است زیرا این ویژگی واضح و خاستگاهی شده است برای تلاش، برای تکاپوی، برای جنبش، برای آنکه ما آن را زندگی بنامیم. در گیتی، جایی که رنگارنگی و گونه‌گونی در آن نیست، در پی آن زندگی نیست، تنها گورستان است. حتی در گورستان هم گونه‌گونی دیده می‌شود. پس باید این گونه‌گونی و رنگارنگی را ارج نهاد و گرامی داشت و از آن بهره برد.

نمونه‌ای بیاورم؛ جهانی که یکسره سپید است یا یکسره سیاه یا یکسره سرخ یا یکسره زرد، جهانی است که زیستگاه آدمی نمی‌تواند بود. این جهان، جهانی است که به گورستان خواهد ماند و مایه رنج و آزار و اندوه و دل‌افسردگی خواهد شد و سخنی دیگر، گونه‌گونی سرمایه است و سود است و زیان و آسیب و آنچه مایه رنج و آزار آدمی است، می‌تواند شد.

انسان خردمند دل‌آزار، به دور از خوش‌اندیشی، کوتاه‌نگری، تیره‌دلی، رنگارنگی و گونه‌گونی را در جهان گرامی خواهد داشت، خواهد کوشید که از آن بهره ببرد: بهره‌ای بهینه. اگر ما بتوانیم از این سرمایه و نیروی شگرف که به ما ارزانی داشته شده است بهره ببریم، بی‌گمان جهانی شگفت و شاداب خواهد شد، ما آدمیان در آن با بهروزی و آسایشی افزون‌تر خواهیم زیست.

به یاد توران میرهادی

نقشی که فراموش می‌شود

زهرا جوهرچی

عکس‌های خبر تنبیه و آزار کودک ۹ساله خوزستانی به وسیله معلم ورزش بسیار دردناک بود. آثار جسمی و روحی شلاق سال‌ها ذهن و روان او را درگیر می‌کند و کابوس وحشت از درس، مدرسه و معلم او را رها نمی‌کند. در قرن بیست‌ویکم، تعلیم و تربیت بر اساس معیارهایی است که سال‌ها متخصصان علوم تربیتی در دنیا با آزمون و خطای بسیار به آن دست یافته‌اند. شلاق‌زدن کودک ۹ساله به هر بهانه‌ای باشد، ناشی از ذهن بیمار معلم اوست؛ معلمی که شاید خودش هم در کودکی این نوع تنبیه را تجربه کرده است. آیا فقط تغییر محل کار یا اخراج او کافی است؟ سیستم آموزشی نقش پراهمیتی دارد. قوانین استخدام معلمان باید به‌دقت اجرا شود زیرا معیار انتخاب یک آموزگار توانا و باسواد، سلامت کامل روح و روان اوست. معلم قلب تپنده یک جامعه است و بر این اساس است که توجه به نیازهای معلمان و برآورده‌کردن آنها معنا می‌یابد. رفتار و کردار محبت‌آمیز و خلوص نیت او آینده جامعه را می‌سازد؛ جامعه‌ای باایمان، دارای هویت، خلاق و اخلاق‌مدار. شاد و پرانرژی‌بودن، سرکش و مطیع‌نبودن دانش‌آموز خصیصه‌های دوران اوست. کودک درون‌گرا، آرام، خجالتی و بی‌سؤال جایی در دنیای مدرن ندارد. پرسشگری و اعلام نیاز و خواسته‌های منطقی، ذهن کودک را توانا و خلاق می‌سازد. زنگ ورزش از ساعات مورد علاقه محصلان است، داشتن زمین بازی و وسایل بازی حق محصل است و مهم‌تر از همه، معلم ورزشی که عاشق کارش باشد و بر تعلیم و تربیت کودکان واقف باشد.

۱۹ آبان‌ماه سومین سال درگذشت بانوی آموزش و پرورش نوین، توران میرهادی بود. یادشان گرامی و راهشان پررهرو باد! ایشان در کتاب «مسائل و راه‌حل‌های آموزش و پرورش ایران» آموزش مربی را در سه زمینه بررسی کرده‌اند: ۱. آنچه مربی باید باشد (مربی باید انسانی سالم با شخصیت متعادل، رفتار ملایم، پایبند به اصول اخلاقی، باایمان و فداکار، دوستدار واقعی کودک، صبور، پرکار، پرتحرک با روحیه‌ای شاد و نگرش مثبت به زندگی باشد). ۲. آنچه مربی باید بداند (روان‌شناسی کودک، روان‌شناسی پرورشی، اصول پرورش و آموزش و تجربه‌ها، زبان و زبان‌آموزی، ادبیات کودکان، قصه و قصه‌گویی، هنر و کاردستی، ورزش و تغذیه و بهداشت و مانند آن). ۳. آنچه مربی باید بتواند انجام دهد (برقراری ارتباط درست با کودکان، انجام فعالیت‌هایی همچون قصه‌خوانی، شعر و سرود، بازی و ورزش. او باید هم‌زمان مربی، مادر، دوست، هم‌بازی و راهنمای کودک باشد تا ذهن کنجکاو و خلاق او را درک کند) (میرهادی: ۳۳-۳۳). با همه دشواری‌هایی که یک معلم متحمل می‌شود تا نسل باانگیزه، توانا و خلاق پرورش دهد، نظام آموزش و پرورش هم ترتیبی اتخاذ کند تا با افرادی که به قوانین نظام آموزش و پرورش مبنی بر ممنوع‌بودن تنبیه بدنی دانش‌آموز بی‌توجه هستند، برخورد کند. تشویق و ارج‌نهادن به خدمات فرهنگیان و رسیدگی به مشکلات آنها، سپر آموزشی کشور را وسیع و پرجاذبه می‌کند؛ آموزگارانی که در سرما و گرما، روستاهای محروم از کلاس درس یا صعب‌العبور بدون وسیله نقلیه را کیلومترها طی می‌کنند تا عشق وجودشان را نثار آنها کنند، به آنها درس زندگی بیاموزند و با شناخت دانش‌آموزان خلاق و توانا، آنها را به المپیادهای دانش‌آموزی و به جهان معرفی کنند. قدم‌هایشان استوار و دستان‌شان پرتوان باد!

قلم سبز

درس تلخی که از آبگیری سد ایلی‌سو باید بگیریم!

محمد درویش

اولریش آیشل‌مان، بوم‌شناس، کنشگر محیط زیست، فیلم‌ساز و مدیر سازمان غیردولتی Riverwatch که از سال ۲۰۰۷ کمپینی را ساماندهی می‌کرد با عنوان: «ایلی‌سو را متوقف کنیم»، ماه گذشته در روزنامه معتبر اتریشی «استاندارد» یادداشتی را منتشر کرد که عبرت‌های فراوانی برای حامیان مالی سدسازی، طرح‌های انتقال آب از یک‌سو و طرفداران میراث فرهنگی و دوستداران محیط زیست از سوی دیگر دارد. او می‌نویسد: «روز ۱۳ سپتامبر برای آخرین وداع به حسن‌کیف در کنار دجله رفتم تا از ساکنان آنجا، از رودخانه و از آن چشم‌انداز شگفت‌انگیز و دیرینه خداحافظی کنم؛ چراکه یکی از پراهمیت‌ترین مناطق تمدن بشری در مخزن سد ایلی‌سو فروخواهد رفت. این غیرقابل تصور است که چنین چیزی در قرن بیست‌ویکم، با همه آگاهی‌های ما، با ارتباطات بین‌المللی، با دیدگاه و توجه جهانی رخ دهد. من ۳۰ سال است که در راستای حفاظت از طبیعت فعالیت دارم، بسیاری تخریب‌ها را دیده‌ام، اما آنچه اینجا در مزوپوتامیا -میان‌رودان- به‌وقوع می‌پیوندد، بیش از همه تجربیاتم مرا متأثر می‌کند.

در مقابل دیواره سد به ارتفاع ۱۳۶ متر و درازای ۱.۸ کیلومتر می‌ایستم، خبرنگاران از من احساساتم را می‌پرسند. احساساتم ترکیبی است از غم، یأس و خشم. خشمگین از همه آنها که در این راه همدست هستند. دولت ترکیه، شرکت‌های ساختمانی مانند شرکت اتریشی آندریتس. خشمگین از همه آنها که سکوت کرده‌اند. تردیدی به‌جانم می‌افتد. چه کاری را باید بهتر انجام می‌دادیم تا از این جنون جلوگیری کنیم؟ من از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ کمپین «ایلیسو را متوقف کنیم» را هماهنگ می‌کردم؛ در آغاز با صندوق جهانی طبیعت اتریش، از سال ۲۰۰۷ با سازمان‌های غیردولتی Eco Watch و بنیاد Manfred Hermsen از شهر برِمِن/ آلمان. بدون همراهی این بنیاد کمپین ما شانسی نداشت. بنیادی که از این پویش حتی در دورانی پشتیبانی کرد که بسیاری از ما روی گردانده بودند. من به‌همراه سازمان‌های غیردولتی از سوئیس، آلمان، ترکیه و افراد زیادی در اتریش و ترکیه تلاش کردم تا حسن‌کیف و دجله را نجات دهم.

سال ۲۰۰۹ زمانی که دولت‌های آلمان، اتریش و سوئیس بیمه اعتبار صادراتی را لغو کردند، شرایط خوب به‌نظر می‌رسید. دیگر شرکت‌ها و بانک‌های اروپایی نیز از آنها پیروی کردند، به استثنای شرکت اتریشی آندریتس. پس از یک مرحله توقف اما رئیس‌جمهور ترکیه، اردوغان، به ساخت سد ادامه داد. آبگیری هم چند هفته پیش آغاز شد.

دهم سپتامبر، شب‌هنگام که من و خبرنگاران به حسن‌کیف رسیدیم، همه‌چیز به‌ظاهر عادی بود؛ مردان در قهوه‌خانه‌ها نشسته بودند و چای می‌نوشیدند، گردشگران در خیابان‌های شهر پرسه می‌زدند و خرید می‌کردند و کامیون‌ها با سروصدا از روی پل عبور می‌کردند. اما روز بعد ابعاد جریان آشکار شد: پایه‌های پل هزارساله پوشانده شده و صخره‌های مشهور حسن‌کیف که در پای آنها زمانی رستوران‌ها قرار داشتند، پشت یک دیوار عظیم حفاظتی ناپدید شده بودند.

بسیاری از خانه‌های شهر امروز خالی‌اند؛ معلوم نیست که ساکنان آنها کجا رفته‌اند. برخی از بناهای تاریخی مانند دو مناره برداشته و در پارک باستانی در حسن‌کیف جدید گذاشته شده‌اند. دیگر بخش‌های شهر زیر یک تابوت‌دان، یک پوشش از بتون مفقود شده‌اند. همه‌جا کامیون‌ها در رفت و آمدند، خانه‌ها را از جا می‌کَنند و نخاله‌ها را جای دیگری انبار می‌کنند؛ مثل یک کارگاه عظیم ساختمانی.

در آغاز برایم ممکن نیست تا ابعاد جریان را درک کنم و به‌نحو عجیبی همه‌چیز برایم غریب است. از خیابان‌های شهر می‌گذرم، ساکنان آشنا را می‌بینم، همدیگر را در آغوش می‌گیریم، صحبت می‌کنیم و در رستوران به همراه خبرنگاران گپ می‌زنیم. اما روزهای بعد به مرور متوجه می‌شوم که همه‌چیز تمام شده است. پیش از همه روز ۱۲ سپتامبر که همگی با اتومبیل ARD (کانال یک تلویزیون دولتی آلمان) به ایلی‌سو می‌رویم، همه‌جا راه‌ها، پل‌ها و پست‌های نظامی جدید دیده می‌شود. عاقبت زمانی که در کنار دیوار مخزن می‌ایستیم، متوجه نتیجه دیگری از سد ایلی‌سو می‌شویم: تنها باریکه‌ای از آب از سد بیرون می‌آید؛ باقی آن انبار می‌شود.

شش ماه تا یک سال زمان لازم است تا دریاچه سد به حداکثر حجم خود برسد، به نسبت آبی که در دجله جریان دارد. در مجموع ۱۴۰۰ کیلومتر از حوزه آبخیز دجله و محیط‌های تالابی آن نابود می‌شوند و هزار کیلومتر از رودخانه تا پایین‌دست تالاب‌های میان‌رودان -بین‌النهرین- در جنوب عراق به‌شدت آسیب خواهند دید، زیرا ایلی‌سو به‌ویژه در بهار از سیل‌ها جلوگیری می‌کند؛ آبهایی که برای این تالاب‌ها حیاتی هستند. منطقه‌ای که مهد تمدن بشر به‌شمار می‌رود.

هیچ‌کس نمی‌داند که چند گونه جانوری از بین می‌رود، زیرا اینجا هیچ تحقیقات زیستی و هیچ ارزیابی اثرات محیط‌زیستی انجام نشده است.

یکی از گونه‌های نادر ماهی در دجله- Leopardenbarbe- یا لاک‌پشت نرم‌کاسه فرات به همراه بسیاری گونه‌های دیگر از بین خواهند رفت. نزدیک به ۶۰ هزار نفر خانه‌هایشان را از دست خواهند داد. سکونتگاه‌های جدید ساخته خواهند شد، اما هرکسی توان مالی برای کسب آنها را ندارد، بسیاری به مناطق فقیرنشین دیاربکر خواهند رفت یا برای مهاجرت تلاش خواهند کرد. حتی آنها که توان ماندن و نقل مکان به حسن‌کیف جدید را دارند، باید خود را با زندگی دیگری وفق دهند؛ با یک زندگی بدون جامعه‌ای که به آن عادت داشته‌اند، بدون همسایگان، دوستان و خانواده. زمین‌ها سنگی و بی‌ثمر هستند.

روز پنجشنبه برای آخرین‌بار از میان حسن‌کیف می‌گذرم و از دوستم عمر و دیگران خداحافظی می‌کنم. در آخر روی پل با دجله بدرود می‌گویم. پس از ۱۰ هزار سال تاریخ، همه چیز نابود خواهد شد، آن‌هم به بهانه یک روش به اصطلاح استحصال انرژی تجدیدپذیر؛ اشک‌آور و تهوع‌آور است. ما در جریان پویش بسیار کار کردیم، اما ظاهرا کافی نبود. ما شکست خوردیم. ما یک میراث جهانی را از دست دادیم، اما نه تنها ما که علیه پروژه ایلی‌سو جنگیدیم، بلکه همه مردم دنیا شکست خوردند. ارزش حسن‌کیف و مزوپوتامیا برای تاریخ فرهنگی بشریت مانند جنگل‌های بارانی آمازون برای پایداری اکولوژی کره زمین است. یک میراث جهانی به همه انسان‌ها تعلق دارد... نه! تعلق داشت.

روز هشتم اکتبر خیابان خرید حسن‌کیف و خانه‌ها نابود شدند و پل رودخانه دجله بسته شد. پس از آن همه منتظر ورود آب هستند. ما دنیا را از دست می‌دهیم. آیا می‌توان از ایلی‌سو درس گرفت؟ این بیشتر یک احساس است تا یک آگاهی: شمار ما که دخالت می‌کنیم باید بیشتر شود. بیشتر از هر چیز ما باید خشمگین باشیم و قاطعانه‌تر در برابر آنها که دنیای ما را تخریب می‌کنند، بایستیم و بپرسیم «چطور جرئت می‌کنید؟».

خواننده عزیز روزنامه «شرق»!

در ماجرای غم‌انگیز آبگیری سد ایلی‌سو و دفنِ حسن‌کیف، ما اگر بیشتر از عراقی‌ها آسیب ندیده باشیم، کمتر هم آسیب ندیده‌ایم؛ چراکه جهت باد غالب از غرب به شرق است و دود خاک خشک‌شده در پایین‌دست دجله به چشم مردم ما در کرمانشاه، ایلام و خوزستان خواهد رفت. چگونه وزارت خارجه ایران، سازمان حفاظت محیط زیست و وزارت نیرو سکوت کرده‌اند؟ پاسخ ساده است! چون کسی از دولت ایران که خود مشغول اجرای ده‌ها طرح انتقال آب و سدسازی جدید است، نمی‌پذیرد که در مخالفت با پروژه‌های سدسازی در ترکیه موضع بگیرد. اما آیا تشکل‌های محیط‌زیستی در ایران در این ماجرا خوب عمل کردند؟ البته ما پتیشنی اینترنتی به راه انداختیم و حدود ۳۰۰ هزار امضا جمع کردیم؛ اما آیا کافی بود؟ کسی پرسید چرا اغلب تشکل‌های محیط‌زیستی در آذربایجان از این پویش حمایت نکردند؟ درست مثل آن گروه از تشکل‌های محیط‌زیستی در اصفهان که از اجرای طرح انتقال آب بهشت‌آباد دفاع می‌کنند؛ یا آنها که در چهارمحال‌وبختیاری از بن‌بروجن دفاع می‌کنند یا آنها که در سمنان و کرمان در برابر طرح‌های انتقال آب سکوت کرده‌اند تا کاسپین، هیرکانی، هلیل و جازموریان بیش از پیش خراشیده شود. وای بر ما اگر فکر کنیم آنهایی که حقیقت ما را باید ببینند، ندیده‌اند!